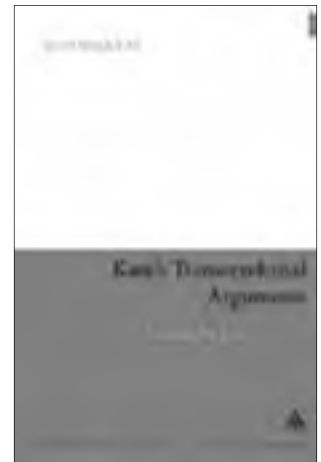


# برهان‌های استعلایی کانت: تنظیم عقل محض

عمران عسگری



**اشاره:** نوشتار حاضر نقدی است از کوری دبلیو دایک بر کتاب برهان‌های استعلایی کانت: تنظیم عقل محض *Kant's Transcendental Arguments: Disciplining Pure Reason* نوشته اسکاٹ استیپل‌فورد *son* نوشته اسکاٹ استیپل‌فورد *Scott Stapleford* که در سال ۲۰۰۸ از سوی انتشارات کانتینیوم منتشر شده است. کتاب ماه فلسفه

اخیراً توجه زیادی به مفهوم برهان استعلایی شده است و اسکات استیپل‌فورد سعی دارد در این کتاب کم حجم ماهیت و مقصود چنین برهان‌هایی را با توجه به درک کانت از آنها و استعمال‌شان در نقد عقل محض توضیح بدهد. استیپل‌فورد با تفحص در قسمت‌هایی از باب «نظریهٔ روش»<sup>۱</sup> که فلاسفه نادیده گرفته‌اند، و تحلیل «تمثیل دوم»<sup>۲</sup> و «ردّ ایده‌آلیسم»<sup>۳</sup> استدلال می‌کند که در نهایت به نوعی برهان استعلایی دست می‌یابیم که نسبت به آنچه توقع داریم بسیار متواضعانه‌تر است، یعنی برهانی که تنها مقصود آن حصول به این نتیجه است که «برخی اشکال مفهوم‌سازی شروط ضروری برای نوع خاصی از تجربه هستند» (ص ۶). استیپل‌فورد گمان دارد که این نتیجه می‌تواند تا حدودی نظر معرفت‌شناسانی را که به کانت در حکم مرجع و حجت برای برهان‌هایی می‌نگرند که مقصود از آنها مجاز دانستن ادعاهایی درباره وجود [فی‌نفسه در] خارج از ذهن است «تا حدودی تصحیح کند.» (ص ۱۳۱)

بری استرود قبلاً در مقاله‌ای تأثیرگذار استدلال کرده بود که برهان استعلایی نمی‌تواند حربه‌ای مؤثر در مقابل شک‌گرایان باشد، و استیپل‌فورد در فصل اول کتابش سعی دارد مفهوم آن نوع برهان استعلایی را که در آثار کانت یافت می‌شود از مفهومی که مورد انتقاد استرود قرار گرفته و یا در پرتوی انتقاد او شکل گرفته است، متمایز سازد. به گمان استرود، آن نوع برهان استعلایی که ظاهراً می‌خواهد نشان بدهد که «برخی مفاهیم خاص شرط ضروری تجربه یا تفکر هستند» کاربرد محدودی در مقابل شک‌گرایان خواهد داشت. اگرچه این برهان ممکن است نشان بدهد که باور (مثلاً به وجود جهان اعیان) شرط معنادار بودن برخی ادعاهای شک‌گرایان است، شک‌گرایان به راحتی می‌توانند مدعی شوند که صدق این باور را نمی‌توان اثبات کرد؛ و اگر بخواهیم با توسل به این فرض اثبات‌باورانه<sup>۴</sup> برهان فوق را تقویت کنیم که معنادار بودن یک ادعا تلویحاً متضمن امکان اثبات صدق آن نیز هست، آن گاه برای ردّ شک‌گرایان صرفاً آن را بر فرضی اثبات‌باورانه استوار کرده‌ایم. حتی اگر فرض بگیریم که نقد استرود استفاده از چنین برهان‌هایی را در مقابل شک‌گرایانی که امکان شناخت را به چالش می‌کشند بی‌اعتبار کرده باشد، رابرت استرن اخیراً استدلال کرده است که برهان‌های استعلایی حربه‌ای مؤثر در مقابل «شک‌گرایانی» است که شک دارند بتوان یک باور خاص را در پرتو برخی هنجارهای استدلالی یا غیراستدلالی توجیه کرد. ولی استیپل‌فورد چنین استدلالی را شتاب‌زده می‌خواند. در واقع، کانت در باب مربوط به «نظریهٔ روش» [در نقد عقل محض] اشاره می‌کند که می‌خواهد روش شک‌گرایی را به گونه‌ای سختگیرانه به کار ببندد که موجب عدم اعتماد کلی به عقل نشود، بلکه محدودیت‌های عقل را فاش سازد. برهان‌های استعلایی، وقتی در کنار نظریهٔ ایده‌آلیسم استعلایی، به کار گرفته شوند به حصول این نتیجه کمک می‌کنند، زیرا نشان می‌دهند که یک مفهوم شرط امکان اشیا [اعیان] آن گونه که برای ما نمود می‌یابند است، بدون اینکه هیچ گونه ادعایی را درباره آن اشیا آن گونه که فی‌نفسه هستند مجاز بداند. بنابراین، ایراد اصلی استرود مبنی بر اینکه برهان استعلایی نمی‌تواند منتج به ادعا درباره جهان آن گونه که هست جدای از جهان آن گونه که ما در چارچوب محدودیت‌هایمان به آن فکر می‌کنیم، شود در واقع کاملاً با مقاصد فلسفی کانت سازگاری دارد.

در فصل دوم کتاب، استیپل‌فورد با تفصیل بیشتر توضیح می‌دهد که برهان‌های استعلایی کانت چه چیزی را و چگونه ثابت می‌کنند. به رغم ادعاهای ظاهراً متضاد کانت درباره چنین برهان‌هایی، استیپل‌فورد معتقد است که یک برهان استعلایی استدلالی پیشینی برای یک نتیجه ترکیبی است، بدین معنا که دو مفهوم «تقارب» پیدا می‌کنند، و با اینکه از لحاظ مصداقی<sup>۵</sup> و نه مفهومی<sup>۶</sup> معادل هستند (ص ۴۴)، و این کار را به وسیله بررسی «شرایط تحقق»<sup>۷</sup>، یعنی شهودهای متناظر، برای هر یک از مفاهیم انجام می‌دهد. استیپل‌فورد اینها را در حکم تجربیات و شهودات ممکن می‌گیرد و نه بالفعل، یا به عبارت دیگر، «امکان تجربه یک عین، با یک مفهوم متناظر است» (ص ۵۱)، که از نظر استیپل‌فورد ماهیتی پیشینی به استدلال می‌دهد. کاربرد این رویکرد در ارتباط با «تمثیل دوم» تفسیر بدیعی از استراتژی استدلالی آن به دست می‌دهد. از این دیدگاه، کانت



ثابت می‌کند که هر مصداق ممکنی که بتوان مفهوم رویداد را به آن اطلاق کرد ضرورتاً مصداقی خواهد بود که می‌توان مفهوم علت را به آن اطلاق کرد، و بالعکس، زیرا «توالی و تعاقب ادراکی که بازنمایی رویدادها می‌پنداریم صرفاً همان توالی و تعاقبی هستند که بازنمایی زنجیره علی می‌پنداریم» (ص ۵۸). نتیجه کار استدلالی با صبغه ضدتجربه‌گرایی می‌شود زیرا نشان داده می‌شود که مفهوم تجربی رویداد بواسطه «شرایط تحقق» به مفهوم محض علت «وابسته» است (ص ۶۱).

با وجود این، به گمان من در اینجا ایراداتی به تحلیل استیپل‌فورد وارد است. کانت مدعی است که، با توجه به اصولی نظیر اصل تمثیل دوم، «امکان تجربه... است که به همه شناخت‌های ما یک واقعیت عینی پیشینی می‌بخشد»<sup>۹</sup> درک استیپل‌فورد از برهان استعلایی (چنانکه خودش اذعان دارد) بر این فرض استوار است که «امکان تجربه» مترادف با «تجربه ممکن» است؛ بنابراین، تقارب دو مفهوم از طریق بازنمایی مصداق‌های محقق‌ساز<sup>۱۰</sup> هر دوی آنها بواسطه تخیل و شناسایی تعادل آنها صورت می‌گیرد. با وجود این، اگرچه کانت همچون همیشه این اصطلاحات را دقیقاً در یک معنی به کار نمی‌برد، ولی به گمان من در آثار کانت همیشه تمایزی بین اثبات این امر که یک مفهوم محض شرط امکان تجربه است و اینکه تصور تجربه ممکن در حکم مصداقی برای یک مفهوم است، وجود دارد و باید هم باشد. برای اینکه اثبات کنیم یک مفهوم شرط امکان تجربه است باید نشان بدهیم که بدون استفاده از آن مفهوم فاقد یکی از جنبه‌های ضروری تجربه خواهیم بود، در حالی که تجربه ممکن فقط یک ترکیب قراردادی از ادراکاتی است که با این شرایط صوری همخوانی دارد.<sup>۱۱</sup> تمثیل دوم بجای اینکه صرفاً به مصداق‌های ممکن اشاره کند که تحت یک مفهوم قرار می‌گیرند، سعی دارد واقعیت عینی اصل علی را با نشان دادن اینکه این اصل شرط امکان تجربه است، و به ویژه، شرط شناسایی رابطه زمانی توالی و تعاقب است، ثابت کند.<sup>۱۲</sup> علاوه بر این، قرائت تمثیل دوم در پرتوی چنین درکی از برهان‌های استعلایی قائل شدن تفاوت بین مفهوم علیت در نزد کانت و تجربه‌گرایان را دشوارتر می‌سازد. از آنجایی که هیوم ایده ارتباط ضروری را تنها در حکم ایده توالی و تعاقب منظم می‌داند، به راحتی می‌توان نظرش درباره علیت را با استفاده از همان زبان تقارب توضیح داد. هر چند گمان می‌شود که کانت از راه دیگری به همین نتیجه رسیده است (یعنی با ملاحظه تجربه ممکن و تجربه بالفعل)، به نظر نمی‌رسد که نتیجه‌گیری کانت با نظر هیوم چندان متفاوت باشد مگر در تأکید آن، و به همین دلیل معلوم نیست که چرا باید گمان کرد که کانت بر ضد تجربه‌گرایان برهان می‌آورد و برهان او صرفاً یک الترنیتیو نیست.

در فصل سوم کتاب، استیپل‌فورد قرائتی از رد ایده‌الیسم ارائه می‌دهد که با استدلالش همخوانی دارد؛ اینکه هدف برهان استعلایی رسیدن به یک نتیجه وجودشناختی وزین نیست، بلکه فقط نشان دادن این امر است که یک مفهوم محض بخشی از چارچوب تجربه است. اگرچه پاول گایر، که به زعم او رد ایده‌الیسم سعی (ناموفقی) در اثبات این امر دارد که وجود اعیان که از لحاظ عددی از تصورات ما متمایز هستند، شرط تجربه درونی است، از دیدگاه اول دفاع کرده است، ولی استیپل‌فورد با استدلالی قانع‌کننده نشان می‌دهد که نظرات گایر بیشتر بر شواهدی استوار است که بین رئالیسم و ایده‌الیسم در نوسان هستند. بر اساس همین استدلال‌ها، استیپل‌فورد معتقد است که رد ایده‌الیسم صرفاً می‌خواهد نشان بدهد که وجود اعیان تجربی خارجی، یا پدیدارشناختی، پیش‌فرض تجربه درونی است. علاوه بر این، استیپل‌فورد معتقد است که رد ایده‌الیسم با مدلی از برهان استعلایی که او با توجه به تمثیل دوم ارائه داده است، همخوانی دارد. او رد

ایده‌الیسم را دارای صورت برهان خلف می‌داند، که می‌خواهد نشان بدهد که نقطه شروع دکارتی تجربه درونی صرف در واقع متضمن «آگاهی بلاواسطه به وجود اشیا بیرونی است».<sup>۱۳</sup> کانت برای اثبات این امر ما را دعوت می‌کند که می‌اندیشیم صرفاً منطقی را در حکم متعلق تجربه قراردادی محقق کنیم و سپس به عقب برگردیم و شرایط چنین کاری را بررسی کنیم. از آن جایی که هر گونه تجربه از خود باید مطابق اصل تمثیل اول باشد، و از آن جایی که هیچ چیز ماندگار در شهود درونی داده نمی‌شود، شهود بیرونی در حکم منبع تصور از چیزی ماندگار باقی می‌ماند. این امر استیپل‌فورد را به این نتیجه‌گیری ضددکارتی رهنمون می‌شود که هیچ تجربه درونی نابی وجود ندارد، بلکه هر نوع شناسایی از خود «فقط از طریق شهود درونی مکانی ممکن است»، که به گمان استیپل‌فورد تلویحاً به این معناست که باید «تصوراتم را به بدن خودم در حکم حامل آنها نسبت بدهم» (ص ۹۲).





گمان می‌کنم که در اینجا عدم انعطاف‌پذیری تحلیل استیپل‌فورد او را وادار ساخته است تا مفهوم بسته‌ای از تجربه درونی را بپذیرد که مستلزم شهود فاعل معرفتی است که در طول زمان تغییری نمی‌کند. اگر منظور کانت از تجربه درونی فقط همین بود، آن گاه نوشتن ردّ ایده‌الیسم دیگر حشو و زاید می‌نمود، زیرا کانت در صفحه ۱۰۷ ویراست اول نقد عقل محض، احتمالاً به تقلید از هیوم، امکان چنین تجربه‌ای را بر اساس نبود شهود این چینی از خود ردّ کرده بود. البته استیپل‌فورد به این امر اذعان دارد هر چند گمان می‌کند که ردّ ایده‌الیسم یا را قدری فراتر از ردّ قبلی می‌گذارد، زیرا «استدلال می‌کند که ادراک زمانی محض فاعل معرفت امکان ندارد» (ص ۹۲). با وجود این، به گمان من مفهوم متفاوت‌تر و بسیار ضعیف‌تر، و به همین دلیل غیر بحث‌انگیزتری، از تجربه درونی در ردّ ایده‌الیسم منظور نظر کانت است، که با تفصیل بیشتری در تأمل ۵۶۶۸ با نام «پاسخ به این مسئله: آیا تفکر نوعی تجربه است؟» به آن پرداخته شده است، و تا آنجایی که از متن کتاب استیپل‌فورد معلوم است، او اشاره‌ای به آن نکرده است. کانت پس از آنکه ادعا می‌کند که صرفاً فکر کردن به یک مربع در حکم تجربه نیست، ادامه می‌دهد: «ولی این تفکر یک متعلق تجربه، یا تعین ذهن، را موجب می‌شود که قابل مشاهده است، از این حیث که [ذهن] از طریق قوه تفکر متأثر می‌شود؛ بنابراین می‌توانم بگویم که در تفکر چیزی را تجربه کرده‌ام که به ادراک شکلی یا چهار ضلع متساوی و چهار زاویه قائمه تعلق دارد به نحوی که می‌توانم کیفیات آن را ثابت کنم. این همان آگاهی تجربی از تعیین حالت در زمان از طریق تفکر است؛ خود تفکر، هر چند آن نیز در زمان رخ می‌دهد، به هنگام تفکر درباره کیفیات یک شکل مطلقاً هیچ توجهی به زمان ندارد. با وجود این، تجربه بدون تعیین زمانی که لازمه آن است محال است زیرا در آن صورت من منفعل هستم و بر اساس شرط صوری حس درونی متأثر می‌شوم.» (AA 18.319-)

تأکیدها از راقم این سطور است)

## برهان‌های استعلایی

### کانت در مقابل

### اشکال جهانی شک‌گرایی

### بسیار ضعیف‌تر از

### چیزی است که

### تصور می‌شود.

اگرچه درک این متن قدری دشوار است، ولی فکر می‌کنم توضیح چند نکته برای منظورمان در اینجا کافی باشد. تجربه درونی مستلزم هیچ گونه شهودی از خود نمی‌شود و فقط شامل کثرات شهود درونی است (یا همان «تعیین ذهن») که با «متأثر ساختن خود از طریق قوه تفکر» و یا اشتغال به یک تصور داده شده ایجاد می‌شود.<sup>۱۰</sup> در اینجا کثرات درونی شامل تعیین‌های متوالی ذهن است که در جریان ساخت یک شیء هندسی ایجاد می‌شود. ولی فقط از این حیث می‌توانیم از تجربه این کثرات حرف بزنیم که فرض بگیریم اجزای مختلف آن دارای رابطه توالی عینی باشند، یعنی، قبل یا بعد از یکدیگر بیایند. از آنجایی که تجربه فوق تجربه نظم زمانی در بین تعیینات ذهن خودم است، در حکم تعیین وجود در زمان گرفته می‌شود؛ بنابراین کانت نتیجه می‌گیرد که «آگاهی، وقتی که من تجربه‌ای می‌کنم، تصور وجود من از حیث تعیین تجربی، یعنی در زمان، است» (AA 18.319). این دقیقاً همان نقطه تمایز ردّ ایده‌الیسم است، که شرایط این نوع تعیین زمانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. و از آنجایی که این تجربه درونی اصیل صرفاً با نسبت دادن یک نظم زمانی عینی به حالات درونی‌ام فهمیده می‌شود، و نه در حکم شهود از خود، کانت می‌توانست به راحتی آن را بپذیرد، و در واقع، حتی ایده‌الیست‌های دکارتی (اگر نخواهیم نامی از هیومی‌ها ببریم) نیز می‌توانستند آن را بپذیرند.

اگرچه با برخی تحلیل‌ها و تفسیرهای فلسفی استیپل‌فورد موافق نیستم، ولی با او هم عقیده‌ام که برهان‌های استعلایی کانت در مقابل اشکال جهانی شک‌گرایی بسیار ضعیف‌تر از چیزی است که تصور می‌شود، که اتفاقاً با مقاصد فلسفی کانت نیز کاملاً سازگاری دارد. متأسفانه، استیپل‌فورد از این نتیجه‌گیری واضح غافل می‌ماند که اگر کتاب نقد فقط ردیه‌ای بر مواضع شک‌گرایان باشد، پس همان قدر که درباره کانت به ما می‌گوید، درباره مقاصد کانت نیز برایمان حرف‌هایی دارد. به عبارت دیگر، درک جامع مقصود و کاربرد برهان‌های استعلایی کانت فقط از طریق بررسی دقیق اشکال خاص شک‌گرایی و ایده‌الیسم در زمان حیات کانت میسر است. برهان‌های استعلایی کانت یادآور آن است که دغدغه‌های فلسفی کانت غالباً با دلمشغولی‌های ما متفاوت است، ولی با وجود این، به گمان من هرگونه بحث و تحقیق درباره این برهان‌ها اگر صرفاً به آثار کانت محدود شود، چنان که تحقیق استیپل‌فورد چنین است، ناچار ناقص خواهد بود.

## پی‌نوشت‌ها

1. Doctrine of Method. ۱۹۵.
2. Second Analogy.
3. Refutation of Idealism.
4. Verificationist.
5. Extensionally.
6. Intensionally. ۲۱۹.
7. Instantiation. ۲۷۶.
۸. نقد عقل محض، ویراست اول ص. ۱۵۶/ویراست دوم ص. ۱۵۶.
۹. Instantiating. ۱۰. مقایسه کنید با اصل موضوعه اول - نقد عقل محض، ویراست اول ص. ۲۱۸/ویراست دوم ص. ۲۶۵.
۱۱. نقد عقل محض، ویراست اول ص. ۱۷۷/ویراست دوم ص. ۲۱۹.
۱۲. نقد عقل محض، ویراست دوم ص. ۲۷۶.
۱۳. نقد عقل محض، ویراست دوم، ص ۱۵۶.